

گفتگوی رادیویی اردشیر مهرداد مارکسیست و پژوهشگر مسائل اجتماعی ایران و جهان با رادیو راه کارگر

نوشتۀ حاضر فرازهائی است از مصاحبه رادیویی نصرالله قاضی با اردشیر مهرداد - مارکسیست و پژوهشگر مسائل اجتماعی و سیاسی ایران و جهان- که در روز سه شنبه ۴ ژوئن ۲۰۱۳ / ۱۴ خرداد ۱۳۹۲ در برنامه بررسی مسائل بین المللی رادیو راه کارگر ضبط و سپس پخش شده است. توجه شما را به متن نوشتاری آن جلب میکنیم.

نصرالله قاضی:

چرا در یکی از دموکراتیک ترین جوامع اروپایی این شورش اتفاق میافتد؟ و چرا شورشیان برای رسیده گی به خواست های خود از مراجعه به کانال های رسمی پشت کرده اند؟ چرا به اقدام جمعی و توأم با خشونت دست زده اند؟

اردشیر مهرداد:

دلایل می تواند متعدد باشد. اما این ۳ دلیل شاید از همه مهم تر باشند.

اول: بخش های بزرگی از مردم جایی برای خود در سیستم سیاسی موجود پیدا نمی کنند. لایه های اجتماعی بزرگی احساس می کنند که از سیستم موجود بیرون گذاشته شده اند؛ نه در این سیستم نمایندگی می شوند، و نه در آن کمترین صدایی دارند.

دوم: نظام اجتماعی - سیاسی در میان بخش های بزرگی از مردم مشروعیتش را از دست داده. این بخش ها نه تنها نسبت به نظام موجود بی اعتنا شده اند، بلکه نا باوراند، و یا بی اعتماد اند.

سوم: در مقاطعی شکیبایی، و حوصله اشان لبریز می شود. در برابر فشارهای سیستم دیده بانی و سرکوب پلیسی تحمل شان را از دست می دهند؛ خصوصاً از آنرو که آنرا تبعیض آمیز و نا عادلانه می دانند. سیستمی می دانند که بخاطر رنگ پوست؛ مذهب؛ ملیت و فرهنگ نسبت به آنها پیش داوری دارد. سیستمی که اجازه می دهد، آنها عموماً متهم و مجرم شناخته شوند، مگر بتوانند خلافتش را ثابت کنند. این سیستم نارضایی و سرخوردگی عمیقی ایجاد می کند که در شکل انفجاری آشکار می شود.

این ها را، شاید، بتوان از جمله مهم ترین شرایط و علل سیاسی دانست که روی آوردن مردم فرودست به اقدام جمعی توأم با خشونت (آنچه شورش می خوانیم) را موجب می شوند. سبب می شوند که شورش گری به تنها وسیله اعتراض برای بخش هایی از مردم این جوامع تبدیل شود؛ طغیان های خشمگینانه به یگانه صدایی تبدیل شوند که می تواند شنیده شود، صدایی شود برای بی صداها!

نصرالله قاضی:

آیا می توان آنچه در سوئد ۲۰۱۳ اتفاق افتاد را دنباله شورش های سالهای اخیر دیگر کشورهای اروپایی دانست؟

اردشیر مهرداد:

آنچه در سوئد اتفاق افتاده را می توان از جنس برخی از حرکت های جمعی اعتراضی دانست که در سالهای اخیر در شماری از کشورهای اروپایی رخ داده است، و نه لزوماً همه آنها.

این رویداد مشابه است با شورش آگوست ۲۰۱۱ بریتانیا، و شورش اکتبر و نوامبر ۲۰۰۵ فرانسه (حرکتی در اعتراض به کشته شدن دو جوان عرب - آفریقایی در حال فرار از تعقیب پلیسی، که از حومه های پاریس شروع شد و به همه حومه های عرب نشین و مسلمان نشین سایر شهر های فرانسه سرایت کرد و نزدیک به سه ماه طول کشید). یا شورش ۲۹

آوریل ۱۹۹۲ سیاهان در لوس آنجلس در اعتراض به کشته شدن ردنی کینگ (که یک میلیارد خسارت به بار آورد و به دستگیری بیش از ۵۰۰۰ نفر انجامید)، یا پیشتر شورش ماه مه ۱۹۹۱ مهاجران اسپانیایی در شهر واشنگتن دی سی. (شورشی که دو روز ادامه داشت و سر انجام با اعلام وضعیت اضطراری و منع رفت و آمد شبانه در یک منطقه وسیع مهار شد. در جریان این شورش بیش از دویست نفر دستگیر شدند). همین طور، شورش های سال ۱۹۸۱ در شهر های مختلف بریتانیا از این زمره اند (که مهم ترین آنها شورش ۱۱ آوریل بریکستون بوده است؛ محله ای فقیر نشین با اکثریت جمعیت افریقایی- کارائیبی. در سوئد نیز جرقه اول را خشم مردم نسبت به رفتار نژاد پرستانه پلیس بر افروخته است؛ بی اعتنایی به جراحت عمیق یک بازداشتی و تعلل در رساندن او به بیمارستان که به مرگ آن فرد منجر می شود). اما، متفاوت است از روی دادهای اعتراضی دیگری که در کشورهای اروپایی اتفاق افتاده و در ادامه به شورش هایی منجر شده است. نمونه: شورش دانشجویان بریتانیا در نوامبر و دسامبر ۲۰۱۰ (علیه کاهش بودجه آموزش عالی، افزایش شهریه تحصیلی، و تغییرات سیستم آموزش توسط دولت ائتلافی محافظه کار- لیبرال دموکرات). یا شورش مارچ ۲۰۱۱ لندن در جریان حرکت اعتراضی عظیم فراخوانده شده از سوی اتحادیه های کارگری (در اعتراض به کاهش بودجه های رفاهی و الغاء تدریجی حقوق اجتماعی). یا تظاهرات اعتراضی به سیاست ریاضت اقتصادی در یونان. شورش دسامبر ۲۰۰۸، و شورش های ۲۰۱۰، ۲۰۱۱. (شورش ۲۰۰۸ بعد از چهل روز تظاهرات خیابانی اتفاق افتاد که در اعتراض به سرکوب پلیسی و کشته شدن یک جوان ۱۵ ساله شکل گرفته بود)؛ به این لیست می توان اضافه کرد؛ شورش پُل تَکس، ۳۱ مارچ ۱۹۹۰، (این شورش در ادامه تظاهرات اعتراضی چند صد هزار نفری مردم در شهر لندن رخ داد. تظاهرات در مخالفت با طرح جدید مالیات شهری که دولت مارگارت تاچر به اجرا می گذاشت، سازمان داده شده بود. این تظاهرات و شورش کم سابقه، نتیجه ای که در پی داشت، بدون شک یکی از مهم ترین دلایل بر کناری مارگارت تاچر از پست نخست وزیری بریتانیا بوده است. با روی کار آمدن دولت جان میجر، قانون پُل تَکس لغو و جای خود را به قانون مالیات شهری دیگری داد.) شورش ماه مه ۱۹۶۸ دانشجویان فرانسه؛ شورش سیاهان آمریکا در در اعتراض به ترور مارتین لوتر کینگ، در سال ۱۹۶۸، و سایر خیزش هایی که حول خواست ها و مطالبات معینی شکل گرفته اند. دارای نوعی برنامه، سازمان و رهبری هستند.

نصرالله قاضی :

آیا می توان برای این حرکت ها پیام واحدی را تعریف کرد؟ یا خواسته مشترکی بین آنها یافت؟

اردشیر مهرداد:

البته همان طور که دیوید هاروی نیز در یکی از یادداشت های اخیرش اشاره کرده، این سوال موضوع مباحثه بوده است میان آنهایی که شورش را بطور خالص و بگونه ای غیر قابل توجیه، عملی مجرمانه تعریف می کنند؛ و آنهایی که مشتاقند برای شورش بستر سازی کنند. نشان دهند که چگونه در سیاست های بد، راسیسم ادامه دار، اذیت و آزار غیر عادلانه جوانان و اقلیت ها؛ بیکاری انبوه جوانان؛ فراگیر شدن محرومیت اجتماعی، و سیاست بی کله ریاضت که هیچ ربطی به اقتصاد ندارد؛ و ربطی همه جانبه دارد به ابدی شدن و تحکیم ثروت و قدرت شخصی. شماری هم ممکن است بروند به سمت محکوم کردن کیفیت های بیگانه شده و بی معنی بسیاری از کارها (شغل ها) و نیز بخش بزرگی از زندگی روزانه در میانه، وجود ظرفیت های عظیم برای شکوفایی انسان که بگونه ای نابرابر توزیع شده.

بباور من بدون قرار دادن حرکت های شورشی در بستر تاریخی و اجتماعی و اقتصادی، نمی توان بدرک ریشه ای و قابل اتکایی از شورش و قیام ها و خیزش های توده ای نائل شد. به نظر من، بستر مشترک شورش هایی که امروز ما شاهد پیدایش و گسترش آنها هستیم را شاید بتوان در یک عبارت خلاصه کرد: نابرابری اعمال شده با جبر اقتصادی، پلیسی، و ایدئولوژیک: متغیری با وجوه متعدد، و وجه طبقاتی در کانون آن. اعتراض به این نابرابری در شکل شورشی آن گاه آمیخته می شود با اعتراض به تبعیض نژادی، قومی، جنسی، مذهبی، زبانی و فرهنگی، گاه نیز کاملاً در سایه این تبعیض ها قرار می گیرند. وقتی بخش هایی از مردم نابرابری های موجود را ناعادلانه می دانند نطفه اقدام جمعی شورش گرانه

بسته می شود. می ماند شرایط بارور شدن آن. شرایطی که شکستن چهار چوب های قانونی و قیام علیه نظم حاکم را ممکن شود.

اینکه جرقه اولیه چگونه زده شده، اینکه چگونه و در چه فرایندی حرکت شکل گرفته؛ (مثلاً، محصول یک گزینه عقلانی بوده، یا ناشی از محرک های روانی و عاطفی)، یا اینکه به چه پیامدهایی انجامیده؛ و نیز چه متغیر های دیگری بر چگونگی شکل گیری و تحول این حرکت ها ناظرند، هیچ یک، چرایی این حرکت ها را نه تغییر می دهد و نه توضیح. جوهر و ذات حرکت جای دیگری است: نابرابری..

کافی است به رویدادهای سالهای ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ نگاه کنیم: یعنی سالهایی که شاهد امواج شوک آسای طغیان های مردمی در مقیاس سیاره ای بوده ایم. از قاهره تا نیویورک؛ از لندن تا آتن؛ از تل آویو تا سانتیاگو، همه جا مردم، هزاران هزار، با خواست تغییر اجتماعی به خیابان ها ریختند. امواجی که امروز شاهد پیشروی و کوبش آن به سواحل امن جوامع دیگری مثل سوئد و ترکیه هستیم.

تردیدی نیست که منشاء این خیزش ها شکست کامل سرمایه داری است در فراهم ساختن یک سطح زندگی شرافتمندانه برای اکثریت عظیمی از مردم است. در حالیکه نارضایتی های خاص می توانند چهره اعتراضات و خیزش ها و قیام ها را در سطح بین المللی متفاوت سازند، اما، همه آنها در ریشه با هم مشترک اند: سیستمی که بسود منافع اقلیتی بسیار ناچیز و به هزینه بقیه مردم عمل می کند.

بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ نشان داد که نخبگان جامعه تا کجا ممکن است برای حمایت از ثروت و امتیازاتشان پیش بروند، نشان داد که در انتقال بدهی های خصوصی به حساب عمومی تردید به خود راه نمی دهند؛ نشان داد که بی هیچ پرده پوشی آماده اند که هزینه بحران سرمایه را از دستمزد اجتماعی انسان کار پرداخت کنند. امروز در سراسر جهان این کارگران و مردم تهیدستان هستند که دارند بهای بحران سرمایه را می پردازند؛ به چه شکل: به شکل ریاضت کشی؛ در سخت ترین و بی سابقه ترین سطح آن: به شکل تحمل بی ثباتی اقتصادی ای که با شدت ادامه دارد. به شکل پایمال شدن حقوق اجتماعی.

دهه ها نئو لیبرالیسم توام با بودجه های ریاضت کشانه، میلیون ها جوان را در جوامع توسعه یافته سرمایه داری بدون امید و بدون آینده رها کرده. بودجه آموزش کاهش یافته، بیکاری بالا رفته. برای آگاهی از نقش بیکاری در دامن زدن به شورش های شهری کافی است به آمار وضعیت شغلی کسانی که به اتهام شرکت در شورش ۲۰۱۱ بریتانیا در دادگاههای این کشور محاکمه شده اند نگاهی بیاندازیم. مطابق این آمار: کمتر از ۹ درصد آنهایی که به اتهام شرکت در این شورش ها دستگیر و محاکمه شده اند (در دادگاههای ویژه ۲۴ ساعته) بطور تمام وقت مشغول کار یا تحصیل بوده اند؛ ۹۱ در صد بقیه یا بیکار بوده اند و یا در اشتغال ناقص. آمارهای بی شماری نشان می دهند که فرصت های انتخابی که امروزه بسیاری از جوانان در اختیار دارند تا چه اندازه ناچیزند^۱.

^۱ بی سبب نبوده است که در رابطه با انگیزه های شورشهایی که دست به غارت مغازه ها زده اند این روایت ها وجود دارد. برخی ساختمان موسساتی را آتش زده اند که درخواست کار پیشین آنها را رد کرده بود؛ سهم برخی از غارت سوپر مارکت ها پوشک بچه برای نوزادان بوده است؛ کسی از یک مغازه کفش فروشی دو جفت کفش برداشته، برای اینکه این بار که برای مصاحبه کار دعوت می شود سر و وضع ابرو مندانه ای داشته باشد.

نصراالله قاضی :

در باره جنبه اخلاقی شورش گری بسیار صحبت می شود. وقتی تهیدستان دست به شورش میزنند ، نقد اجتماعی شورشگری، بی اخلاقی و زیر پا گذاشتن نرم های اجتماعی جزء مهم ترین اتهام هستند. در این مورد چه فکر می کنید؟

اردشیر مهرداد:

درست است. شورش گران عموماً سرزنش می شوند، به خاطر دست زدن به غارت در فروشگاهها، بخاطر آتش زدن اتوموبیل ها و ساختمان ها، بخاطر بی اخلاقی و و بخاطر **وحشی گری**.

اما مسئله این است که ما در جامعه ای زندگی میکنیم که، باز هم بقول دیوید هاروی، سرمایه داری خود تبدیل شده است به **هیولایی وحشی**. سیاستمدارها هم رشوه می گیرند ، هم در رابطه با مخارجشان حساب سازی می کنند؛ بانک دارها، با وحشی گری تمام، منابع مالی و پولی عمومی را تا آنجا که دستشان برسد به تاراج می برند؛ مدیران ارشد کورپوراسیون ها و رؤسای بالایی هیچ فاندوها، ثروت دنیا را می چایند؛ شرکت های کارت های اعتباری و تلفن به صورت حساب هر مشترکی هزینه هایی بار می کنند عجیب و غریب، و هر روز با طرفندی تازه تر؛ مغازه دار هر جا دستش برسد، و هر چه دستش برسد، یک چیزی به قیمت ها اضافه می کند.

در یک اقتصاد سیاسی که شالوده اش بر سلب مالکیت انبوه است، (در شکلی کاملاً قانونی و موجه، هر چند پوشیده) ، انتقاد از سرقتی که در روز روشن صورت گیرد، (نه دزدانه در شب تاریک) کار آسانی نیست. صد البته، وقتی این مردم تهیدست و فلاکت زده اند که دست به سرقت می زنند (یعنی آنهایی که نه مهارتی دارند و نه حمایتی)، انتقاد کردن بمراتب بی معنی تر، و دست کم دشوار تر می شود. در سرمایه داری معاصر که سرقت و غارت تبدیل شده است به نظم و سامان روز، چطور می شود از آدمی بیکار و بی پول که وقتی سر به شورش بر می دارد، از یک سوپر مارکت چیزی بلند می کند، براحتی ایراد گرفت؟ آیا کسی هست که باور کند که در جامعه امروز ما سرمایه داری پیدا شود که "درستکار" باشد؟ که یک مغازه دار پیدا شود که راستگو باشد؟ که یک صاحب منصب پلیس پیدا شود که بیشتر از یک بنگاه دار شرافتمند باشد؟ جواب این است که؛ بله وجود دارند! اما فقط به عنوان یک اقلیت. آنهم، اقلیتی که دیگران احمق به حسابشان می آورند: برو سود بی درد سرت را ببر!! در چنین جامعه ای، آیا می شود ان جوان بیکار و بی پول را که جلوی دوربین تلویزیون به همان "روش بی درد سر" عمل می کند، به بی اخلاقی متهم کرد!!

من فکر می کنم، کمتر شورشگر خیابانی را بشود یافت که نداند دقیقاً دارد چکار می کند. آنها دارند همان کاری را می کنند که همه صاحبان ثروت می کنند؛ هرچند در مقیاس خرد و ذره بینی و شیوه ای نمایشی تر و خیلی عریان تر. درست در کف خیابان جامعه ایکه، بقول هاروی، تاجریسم زنجیر را از گردن غریزه وحشی سرمایه داری باز کرده؛ درست در کف خیابان جامعه ایکه، سلب مالکیت و غارت به یکی از اشکال اصلی انباشت تبدیل شده، و چپاول بصورت فرهنگ نهادینه شده سرمایه درآمده. از آن زمان تا کنون، هیچ چیزی مانع آنها نشده است که سرمایه دستش را از جیب نیروی کار بیرون بیاورد. تر آن زمان تا کنون هیچ چیز مانع از ان نشده که سرمایه از حق مالکیت خصوصی خود از طریق سلب مالکیت عمومی دفاع نکند. در جامعه ایکه شعار طبقه حاکم در همه جا آشکارا: **جر دادن و سوزاندن** است، اگر قرار باشد فرودستان را به جر دادن و سوزاندن در دادگاهی محاکمه کنند، در همان دادگاه باید جایگاه طبقه حاکم در ردیف نخست متهمان باشد. در همان دادگاه سرمایه داری وحشی باید به جرم جنایت علیه بشریت، همین طور جنایت علیه طبیعت، محاکمه شود.

نصراالله قاضی: آیا می توان آنچه در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی اتفاق افتاده و اتفاق می افتد را شورش حاشیه نشینان دانست؟

اردشیر مهرداد: آری و خیر! اگر منظور از "**حاشیه نشینی**"، موقعیت کالبدی و فضایی سکونت گاههای توده محروم و فرودست شهری است که در جوامع پیشرفته سرمایه داری دست به شورش می زنند، باید گفت این موقعیت لزوماً در همه مناطق شهری این جوامع نیست. در کشورهایی نظیر سوئد و فرانسه، شورش های شهری خصوصاً در سالهای اخیر از

حومه های فقیر نشین آغاز شده است²، بی آنکه در ادامه خود لزوماً به همان نواحی محدود شده باشند. در جوامع توسعه یافته دیگری، مثل ایالات متحده و بریتانیا، اما در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، شورش تهیدستان نخست در محلات فقیر نشین مراکز شهرها شعله کشیده است. دیترویت یک نمونه است. شهری با اکثریت تهیدست و سیاه پوست ساکن مناطق مرکزی، و لایه های مرفه تر در حومه های دور و نزدیک پیرامونش؛ شهری که در دهه های گذشته صحنه دائمی نا آرامی و تنش های خشونت بار نژادی در ایالات متحده؛ که با شورش پنج روزه جولای ۱۹۶۷، یکی از مرگبارترین و ویرانگرترین نمونه ها را در تاریخ شورشگری این کشور به ثبت رسانده است: ۴۳ کشته، ۴۶۷ زخمی، ۲۰۰۰ ساختمان ویران، و ۷۲۰۰ دستگیر شده³. شورش های نژادی تهیدستان در مناطق مرکزی شهری با اهمیت نیویورک نیز بارها تجربه شده است. از ۱۳ جولای ۱۸۶۳ که کارگران ایرلندی تبار در اعتراض به تصویب قانون نظام وظیفه اجباری (که آنها آن را تبعیض آمیز می دانستند) بزرگترین شورش شهری تاریخ ایالات متحده را بنام خود ثبت می کنند، این شهر بارها صحنه خیزش های توام با خشونت با رنگ و لعابی نژادی بوده است. شورش های تهیدستان این شهر، از آن زمان عمدتاً در شکلی نژادی ظاهر شده اند و هارلم⁴ (منطقه ای در قلب این شهر) مکان ظهور آنها بوده است. شورش های سالهای ۱۹۳۵؛ ۱۹۴۳؛ ۱۹۶۴ و ۱۹۶۷ زنجیره حرکت های اعتراضی بوده اند که عموماً از دل محله های فقرزده مرکزی نیویورک جوشیده اند^{5/6}. لس آنجلس نمونه دیگر است؛ شهری که از دان تاون آن، (مرکز تجاری شهر)، به دو نیم می شود؛ شهر توده تهیدست رنگین پوست در یک نیمه؛ و شهر ثروتمندان و خانوار های مرفه در نیمه دیگر. به عبارت دیگر تقسیم بندی "کانون- پیرامون" در این شهر ها حاکم نیست، و گرایشاتی هم که در این راستا وجود دارد هنوز راه زیادی دارد تا به شکل غالب تبدیل شود.

اما، از "حاشیه نشینی" اگر منظور موقعیت اجتماعی ساکنان محلات و مناطق تهیدست نشین است، این ترم را باید با قید احتیاط بکار برد. درست است که نرخ جمعیت بیکار (بخصوص در میان جوانان) در این مناطق از میانگین کل مناطق شهری بسیار بالاتر است؛ همین طور، درست است که بخشی از نیروی کار ساکن در این محلات تحرک اجتماعی خود را از دست داده و به خاطر محروم بودن از قابلیت های فیزیکی، روانی، یا حرفه ای راهی به بازار کار ندارند و بصورت رسوبی درآمده اند، با این وصف، نمی توان منکر شد که درصد بالایی از جمعیت ساکن در این محلات نیروی کار شاغلند. نیروی کاری با مهارت های پایین، و دستمزدهای حداقلی. بیرون از بازار کار رسمی و پوشش حمایت های قانونی؛ نیروی کاری متعلق به خانوارهایی که کمتر عضوی از آنهاست که می تواند بیکار بماند، و سهمی در نان آوری

^۲ یا به تعبیری از "کمر بند سیاه"، پیرامون آن آغاز شده است؛ کمر بندی که تا پیش از دهه هشتاد محل سکونت کارگران صنعتی بوده، و جغرافیای نفوذ اتحایه های کارگری و احزاب چپ، و به این اعتبار رنگی "سرخ" داشته.

³ Ping Zhou, *The Geography of Detroit's Decline*, about.com

<http://geography.about.com/od/urbaneconomicgeography/a/geography-detroit-decline.htm>

^۴ نیویورک، یگانه شهر امریکا است که جمعیت سیاه ساکن آن به یک میلیون بالغ می شود. محله هارلم، سکونتگاه اصلی سیاهان، در قلب این شهر جای دارد.

^۵ شکی نیست که حرکت های اعتراضی و انفجاری ساکنان فرودست "هارلم"، دهه های پیاپی، الهام بخش ساکنان محروم دیگر شهرهای ایالات متحده بوده، و در بر انگیزتن و به حرکت درآوردن آنها نقشی تعیین کننده داشته است. بی سبب نیست که "هارلم" را بسیاری "مکه" سیاهان امریکا می نامند. شورش های زنجیره ای سیاهان امریکا در دهه ۱۹۶۰، (خصوصاً شورش های سال ۱۹۶۸ که بدنبال ترور مارتین لوتر کینگ در بیش از یکصد شهر امریکا رخ داد)، بی تردید مستقیم و غیر مستقیم متأثر از "هارلم" بوده است.

^۶ هر چند مناطق بزرگی با موقعیت های مرکزی در شهر نیویورک هم چنان سکونتگاه تهیدستان آفریقایی تبار، لاتینی تبار و چینی تبار اند، اما سالهای اخیر در این شهر هم "نوسازی" مناطق مرکزی گرایشی رو به رشد داشته. گرایشی که نتیجه مستقیم آن کوچ اجباری ساکنان فقیر بوده است به حومه های دور. واقعیت این است که، در سالهای اخیر مثل بسیاری از متروپل های جهان، این شهر نیز یک مهاجرت معکوس را تجربه می کند. ساکنان مرفه و نیمه مرفه حومه ها، که از اوایل قرن بیستم سکونت گاههای مرکزی را ترک کرده و به حومه ها کوچیده بودند، به مناطق "به سازی" شده مرکزی باز می گردند، و در سمت مقابل این ساکنان تهیدست تا کنونی مراکز شهری هستند که این مناطق را ترک می کنند و به حومه های دور و دورتر تبعید می شوند. این جابه جایی، پیامد دگرگونی های ساختاری عمیقی بوده است که در سه دهه گذشته در این شهر رخ داده است. انتقال از شهری در کار داد و ستد جهانی، به شهری متمرکز روی خدمات مالی و اعتباری؛ جایگزینی تقاضا برای نیروی کاری با مهارت ها و تخصص های عملی، با تقاضا برای نیروی کاری با قابلیت ها و تخصص های علمی؛ تغییراتی که همراه شده است با جوان شدن ترکیب سنی جمعیت و تبدیل شدن خانوار کوچک (یک یا دو نفره) به الگوی مسلط، را می توان مهم ترین دلایلی دانست که این مهاجرت معکوس را توضیح می دهند.

نداشته باشد⁷. شاید تعجب اور باشد اگر مدعی شویم که این بخش، بر خلاف آنچه برخی ادعا می کنند، نه کنار گذاشته شده است، نه حاشیه ای. بعکس، باید گفت نیروی کار ساکن در این مناطق در سیستم ادغام شده و در فرایند عمومی بازتولید سرمایه و تضمین نرخ بالای انباشت نقشی مهم بر عهده دارد. این بخش از طبقه کارگر با قبول دستمزدهایی ناچیز، عملاً به نیروی کار بقیه سفید و رسمی سوید می پردازد، و باز تولید ارزان آن را با سطح معیشتی قابل قبول ممکن می سازد. بنابراین، طبقه بندی ساکنان تهیدست حومه های شهرهای اروپایی یا آمریکای شمالی زیر عنوان "حاشیه نشین" شاید برای درک موقعیت اجتماعی این لایه ها در مناطق شهری این جوامع چندان مفید نباشد.

نصرالله قاضی:

بسیار خوب، این جا این پرسش مطرح می شود؛ که آیا می توان بدنه اجتماعی- طبقاتی همه این حرکت ها را یکسان فرض کرد؟

اردشیر مهرداد:

ابتدا لازم است تاکید کنم، در نگاه من، تهیدستان شهری در جوامع سرمایه داری بخشی هایی و لایه هایی از طبقه کارگر این جوامع اند؛ بخشی هایی که به نیازهای باز تولید خود، در سطوح و استانداردهایی اجتماعاً قابل قبول، به درجات مختلف دسترسی ندارند. به بیان دیگر، بخش هایی که در سید دستمزد (یا درآمد) آنها شمار کم یا زیادی از وسایل مورد نیازشان برای باز تولید گسترده (باز تولیدی اجتماعی، نه بازتولید صرفاً فیزیکی) نیروی کار خود و تولید نیروی کار آتی (نسل های بعدی نیروی کار) موجود نیست. بنابراین، در یک مفهوم کلی، حرکت های جمعی اینان را می توان زیر مجموعه حرکت های کارگری مقوله بندی کرد.

اما از این واقعیت، نمی توان نتیجه گرفت که مردمی که در حرکت های مشخص و معینی شرکت می کنند، به لحاظ قشر بندی و لایه بندی، لزوماً یکسان اند. به عنوان مثال، اگر در ترکیب جمعیتی که در حومه های استکهلم در ماه جاری سر به شورش برداشته وزن نیروی کار مهاجر بالاتر است (وشورش علیه بیگانه ستیزی و بیگانه ترسی است و در تقابل با محافظه کاری ناسیونالیستی افراطی)، در شورش سال ۲۰۱۱ تاتنهایم شهر لندن⁸؛ یا شورش ۱۹۸۱ منطقه بریکستون همین شهر، این نیروی کار بومی است که بدنه اجتماعی شورش را می سازد؛ (نیروی کار جمعیت سیاه پوست، که با یک ساختار نهادی محافظه کار و یک نظام پنهان تبعیض نژادی مقابله می کند).

نصرالله قاضی:

برخی از تحلیل گران برای این حرکت ها خصلت نژادی قائل اند؟ شما چه نظری دارید؟

اردشیر مهرداد:

در برخی شورش های شهری، چند دهه اخیر، در جوامع سرمایه داری توسعه یافته، گرایش های نژادی را می توان تشخیص داد. تاکید میکنم، در برخی از شورش های شهری. البته به نظر من چنین گرایش هایی وقتی خود را در حرکت های اعتراضی اقلیت های نژادی و قومی بیان می کنند، در وجه غالب می توانند نوعی واکنش بلاواسطه درک شوند نسبت به گرایشهای نژادی نهادی شده در سیستم اجتماعی حاکم؛ نوعی خشم و بیزاری نسبت به ساختار تبعیض آمیز بسود اکثریت نژادی. گرایش نژادی در این سمت، در اساس، خصلت دفاعی دارد؛ در نهایت ابزاری است در خدمت ساختن یک هویت اجتماعی- فرهنگی؛ بازتاب ایدئولوژی هایی نیست که خواهان تجدید ساختار قدرت سیاسی اند بر پایه یک برتری نژادی وارونه شده. درک این واقعیت، البته، بمعنی آن نیست که پیامدهای منفی این گونه گرایش ها (از هر سو که عمل

^۷ با خانمی که شغلش نگهداری از بیماران و از کار افتادگان است صحبت می کردم. از پسر ۱۶ ساله اش شکایت می کرد که تنبل است و دنبال کار نمی رود. در حالیکه بچه های بسیار کوچک تر از او چند ساعتی در روز کار می کنند که پول توجیبی خودشان را در بیاورند. او به شوخی و جدی می گفت امروز بچه ای هم که تازه به دنیا می آید باید کار کند تا بتواند پوشک خودش را بخرد!!

^۸ هر چند جرعه اولیه این شورش در منطقه تاتنهایم زده شد، اما آتشی که از آن برخاست بسرعت به بسیاری از نواحی دیگر این شهر و نیز به شهرهای دیگر انگلستان نظیر بیرمنگام، منچستر و بریستول سرایت کرد.

کند) بر همبستگی طبقاتی کارگری نادیده گرفته شود، و تاثیر مستقیم شان در بر هم زدن توازن قوای طبقاتی به زیان نیروی کار و به سود سرمایه انکار شود.

نصرالله قاضی:

ظرفیت ها و محدودیت های این اعتراضات و نهایتاً افق این حرکت ها در کجاست؟

اردشیر مهرداد:

در پاسخ به این پرسش، دو گرایش را می توان تمیز داد. گرایشی که شورش گران را به عنوان لومین پرولتاریا دسته بندی می کند، و حرکت های شورشی از نوع آنچه در سوئد دو هفته پیش، یا فرانسه ۲۰۰۵، یا بریتانیای ۲۰۱۱ رخ داده است را واکنشی صرفاً عاطفی ارزیابی می کنند با پیامدهای خطرناک برای کل جنبش کارگری. این گرایش بر ظرفیت شکاف افکنی شورش ها در طبقه کارگر؛ و نیز بر ظرفیت این شورش ها در ایجاد انحراف در حرکت های طبقه کارگر و تضعیف گرایش های پیشرو در صفوف تاکید می کند.⁹ در شکل متعادل تر، اما، از همین زاویه نگرشی است که نسبت به انگیزه های شورش و حتی توسل به خشونت و اقدام به غارت فروشگاههای بزرگ با سمپاتی نگاه می کند. اما، لزوماً از این شیوه اقدام حمایت نمی کنند. برای این نگرش دست زدن به شورش به معنی وجود نارضایتی عمیقی است که به شکل انفجاری بیان می شود. اما، می پندارد شیوه شورش گری با خود راه حلی برای مسئله ای که مردم با آن مواجه اند همراه ندارد. در حقیقت، شورش گری بیان ناتوانی بخش های تحت ستم و محروم جامعه است از فرموله کردن و به اجرا درآوردن راه حل هایشان. علاوه بر اینکه، حرکت های شورشی غالباً منجر می شوند به کاهش ظرفیت مبارزاتی آنان. از این دید، این اجتماعات طبقه کارگر است که در تحلیل نهایی از حرکت های شورشی متحمل ضرر و زیان می شوند، و این محله و امکانات ناچیز محلی آنان است که در شورش ها به آتش کشیده می شوند و خسارت می بینند. این نظر تاکید می کند که طبقه کارگر در پی این شورش ها، با شدت بیشتری هدف سرکوب پلیسی قرار می گیرند و محدودیت های بیشتری را متحمل می شوند.¹⁰

پیامد شورش ها معمولاً حمله های بیشتر به طبقه کارگر است. قابل توجه بودن اقدامات تنبیهی نسبت به رفتار ضد اجتماعی بهانه ای بدست می دهد برای: محاکمه و محکوم کردن صدها جوان بخاطر جرایم کوچک، بیرون انداختن اجاره نشین های سکونتگاههای عمومی، بکارگیری گسترده سلاح از جانب پلیس؛ محدود ساختن حق برگزاری تظاهرات؛ زمینه سازی برای استفاده از نیروی فیزیکی در مدارس.

دیدگاه مقابل، برای شورش های توده ای ظرفیت تاثیر گذاری و تغییر دهی قائل است. مطابق این دیدگاه، شورشی های محرومان و تهیدستان شهری:

اولاً- حرکتی صرفاً عاطفی، یا واکنشی به نسبت به شوک های احساسی نیست. بلکه دست زدن به شورش، (خصوصاً زمانی که از حقانیتی نیز برخوردار باشد) گزینه ای عقلانی است. شورش یگانه سلاح مردم فرودست و محروم است برای بیان اعتراض شان نسبت به وضع موجود. یگانه وسیله ای که آنان در اختیار دارند برای مقابله با خشونت پلیس و سبیت دستگاههای سرکوب.

ثانیاً- شورش مردم فرو دست حتی زمانی که به سختی سرکوب می شود، حکومت ها را به بازاندیشی نسبت به پاره ای از سیاست ها پیش و میآورد. این دیدگاه بر این باور است که اثرات شورش های مردمی، به ندرت بلافاصله ظاهر می شود.

⁹ شاید بی پرواترین نظریه در این راستا را بتوان به اسلاوو ژیزک نسبت داد که از جمله در نوشته زیر منعکس است ،

Slavoj Žižek, *Shoplifters of the World Unite*, (on the meaning of the riots), London Review of Books, 19 August, 2011

¹⁰ در میان مدافعان این نظر بسیاری از احزاب سوسیالیست و کمونیست را می توان قرار داد

اما، کمتر اعتراض گسترده توده ایست که به تغییرات و اصلاحاتی منجر نشود¹¹. تجربه نشان داده است که واکنش قدرت های حاکم نسبت به شورش های توده ای، ترکیبی است از سرکوب و ادغام. از یک سو بکارگیری گاز فلفل و ماشین های آب پاش و گلوله لاستیکی، و نیز دستگیری و محکومیت و اخراج از محل کار و تحصیل و ...، و طرف دیگر تلاش برای اصلاح برخی اقدامات و تغییر برخی سیاست ها در راستای کاهش ناراضایی ها و از تعدیل زمینه خیزش های انفجاری¹².

به باور من، بکارگیری یک تئوری فراگیر برای ارزیابی ظرفیت ها و تاثیرات حرکت های شورشی، بدون در نظر گرفتن اشکالی که نمودار می شوند و شیوه هایی که بکار می گیرند؛ و نیز بی توجه به بستر تاریخی و مکانی آنها، لزوماً ما را به نتایج درستی هدایت نمی کنند. تئوری هایی که بر شمرده شد، در بهترین حالت می توانند شاخص هایی را در اختیار گذارند برای سنجش هر اقدام شورشگرانه بگونه ای مستقل.

پایان

¹¹ از میان پر آوازه ترین مدافعان این دیدگاه می توان از فرانسس پیون و ریچارد کلوارد نام برد؛ نگاه شود به: Frances Fox Piven and, Richard Cloward; *Regulating the Poor: The Functions of Public Welfare* (Pantheon, 1971) Frances Fox Piven and, Richard Cloward; *Poor People's Movements: Why they Succeed, How they Fail* (Pantheon, 1977)

¹² علی ربیعی (معروف به عباد) معاون وزارت اطلاعات در دوره های ری شهری و فلاحیان (و بعد ها مشاور امنیتی خاتمی) در یک مصاحبه که سالها پیش در روزنامه ابرار به چاپ رسیده است، در پیش گرفتن سیاست های اصلاح طلبانه و کشایش نسبی فضای سیاسی کشور را واکنشی از سوی حکومت دانسته است نسبت به شورش هایی که در فاصله سالهای ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ در ۵ شهر بزرگ کشور رخ داده بود.